

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

یادداشت:

تهاجم همه جانبه ای را که امپریالیزم با تمام شدت وحدت علیه مردم ما به پیش می برد، به جنگ توپ و تانک محدود نگردیده در سایر عرصه ها نیز به وسیله اعمال خویش هست و بود مردم ما را زیر حمله قرار می دهد. از آن جمله با استفاده از فقر روز افزون مردم و بر پایه جنایاتی که اسلام سیاسی در افغانستان مرتکب آن گردیده، مسیونر های مذهبی در حمایت کشور های متجاوز به تبلیغ ادیان خویش و اسلام زدائی آشکار اشتغال دارند؛ تا باشد با تغییر دین اهداف خویش را برآورده سازند. هر چند می توان در حدی دین را امر خصوصی افراد دانسته، تصمیم گیری در مورد آنرا نیز امر خصوصی تلقی نمود با آنهم اهمیت تصمیم گیری آگاهانه ما را برآن داشت تا این نوشته ارزشمند را در اختیار شما خوانندگان گرانقدر قرار دهیم.

پورتال AA-AA

کارل کائوتسکی

ترجمه و تلخیص: احمد خزاعی

بنیادهای مسیحیت

دفتر سوم: یهودیان

یکم: اسرائیل

تجارت و فلسفه

تجارت به شیوه تفکری پا می دهد که با شیوه تفکر مبتنی بر هنر و صنعت متفاوت است.

فعالیت تولیدی ویژه ای که ارزش های استفاده ای خاص تولید می کند پیش از همه مورد علاقه مصرف کننده است، که خواهان ارزش های استفاده ای خاص است. اگر نیازمند لباس باشد کاری که در درست کردن لباس به کار می رود مورد علاقه او خواهد بود.

در مورد بازرگان وضع متفاوت است. فعالیت او عبارت است از ارزان خریدن به منظور گران فروختن. این که چه کالای خاصی را بخرد یا بفروشد اساساً برای او بی تفاوت است. او به مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید کالاهای مورد معامله اش در زمان ها و مکان هائی که دست به خرید و فروش می زند علاقمند است، چرا که این تأثیر تعیین کننده ای بر قیمت این کالاها دارد. اما این کار تنها به صورت کار ارزش آفرین، به صورت کار عام انسان، به صورت کار انتزاعی، و نه به صورت کار مشخصی است که ارزش های مصرفی خاص تولید می کند. بازرگان از این همه

آگاهی روشنی ندارد زیرا از کشف قانون تعیین ارزش توسط نیروی کار عام انسان دیری نمی گذرد. این کشف نخستین بار به طور کامل توسط نابغه ای به اسم کارل مارکس در شرایط تولید کالائی بسیار پیشرفته صورت گرفت. اما، کار مجرد که در نقطه مقابل شکل های مشخص کار قرار دارد، چندین هزار سال است که به طور ملموس در پول بیان می شود و درک آن نیازمند کمترین قدرت تجرید هم نیست. پول نماینده کار عام انسان است که در هر کالائی وجود دارد؛ نماینده هیچ نوع خاصی از کار- مثل کار بافنده، کوزه گر یا آهنگر - نیست. امروز نماینده یک نوع کار است و فردا نماینده نوعی دیگر. باری، بازرگان فقط از آن رو کالا را دوست دارد که نماینده پول است. بهای ویژه آن است که برای او مهم است نه سودمند بودن ویژه اش.

تولید کننده- دهقان، صنعتگر، هنرمند- به ماهیت نوع ویژه کارش، به سرشت ویژه ماده ای که روی آن کار می کند علاقمند است و به همان اندازه که کارش را تخصصی کند باروری کارش افزایش می یابد. کار ویژه اش او را به مکانی خاص، زمین اش یا کارگاه اش، گره می زند. به این ترتیب مولفه های کاری که او به آن اشتغال دارد تنگ نظری معینی را در شیوه تفکر او ایجاد می کند. سقراط در قرن پنجم پیش از میلاد چنین می گوید: "کاملاً امکان دارد که آهنگرها، نجارها، و کفاش ها در کار خود خیره باشند، اما اکثر آنها برده صفت اند؛ نمی دانند که چه چیزی زیبا، عادلانه و خوب است."

تنها ماشین است که به توده های طبقه کارگر امکان می دهد که از کوتاه بینی رهائی یابند. اما تنها با برچیده شدن تولید کالائی سرمایه داری است که ماشین می تواند این رسالت پرشکوه خود را در مورد رهائی بخشیدن توده های زحمت کش تحقق بخشد.

از سوی دیگر فعالیت بازرگان تأثیری کاملاً متفاوت روی او دارد. هرچه دیدگاهی وسیع تر داشته باشد و هرچه شعبه های تولید و وضعیت مناطق مختلف را بهتر بشناسد بهتر خواهد توانست سود هر چه بیشتری به چنگ آورد. از آنجا که او با کار انتزاعی و محاسبه های ریاضی سر و کار دارد از قدرت تفکر انتزاعی برخوردار می شود و با وسعت یافتن عرصه بازرگانی اش و سر و کار پیدا کردن با مناطق گوناگون می تواند دیدگاه کوتاه بینانه محلی را پشت سر بگذارد و در انبوه امور خاص امر عام و در انبوه پدیده های تصادفی نظم و قاعده را بشناسد. به این ترتیب این نه فعالیت های "مؤلد"، مثل صنایع دستی و کشاورزی، بلکه فعالیت "غیر مؤلد"ی مثل بازرگانی است که مبنای پژوهش علمی را تشکیل می دهد. اما این به آن معنی نیست که بگوئیم بازرگانی به طور اخص پژوهش را به وجود می آورد. اندیشه غیر سودجویانه، حقیقت جوئی و نه پی گیری منافع شخصی آخرین خصوصیات هستند که می توانند مشخصه یک بازرگان باشند.

یکی دیگر از ویژگی های کشاورزی و صنایع دستی، در مرحله تولید کالائی ساده، محدود بودن دامنه فعالیت آنها و رضا دادن به روزی روزمره است. بازرگان چنین نیست: او همیشه در مرز ثروت نامحدود یا نابودی و تهی دستی محض در نوسان است. آزمندی سیری ناپذیر و درنده خوئی نسبت به رقیبان و آنهایی که استثمارشان می کند - اینها خصوصیت بازرگانند.

این شیوه تفکری نیست که اندیشه علمی غیر سود جویانه را امکان پذیر می کند. بازرگانی خصوصیات ذهنی لازم برای تفکر علمی را رشد می دهد، نه کار برد آن را در علم. برعکس، هر جا که بر علم تأثیر می گذارد، تأثیرش مخدوش کردن و منحرف کردن آن در جهت اهداف خویش است. علم بورژوائی نمونه های فراوانی از این گرایش را به دست می دهد.

علم و فلسفه در شهرهای بزرگ بازرگانی رشد یافت اما نه در میان بازرگانان ها. در یونان زمین داران بزرگ شهر نشین که مکتب و فراغت کافی داشتند برخی از پیشگامان اندیشه علمی بودند.

بازرگانی و ملت

بازرگانی تأثیر دیگری نیز بر اندیشه انسان ها می گذارد. احساسات ملی آنها را شدیداً رشد می دهد. پیشتر به تنگ بودن افق ذهنی دهقانان و خورده بورژوازی در مقایسه با وسعت دید بازرگانان اشاره کردیم. بازرگانان مرزهای زادگاه اش و در نتیجه کوه بینی محلی را پشت سر می گذارد. این را به ویژه در میان ملت های دریا نورد - مثل یونانی ها و فنیقی های باستان- آشکارا دیده ایم. بازرگانی از راه دریا مستلزم تکنولوژی پیشرفته است. ملت های پیشرفته تر بازرگان در جریان تجارت با ملت های عقب مانده آنها را تحت سلطه خود در می آوردند و به ایجاد مستعمره دست می زدند. بازرگانی از راه خشکی چنین نبود و پیش از همه توسط قبیله های کوچ نشینی انجام می گرفت که مازاد کشاورزی و صنعتی مردمان پیشرفته تر را به بازار می رساندند.

باری بازرگانان، درست تا قرن نوزدهم، بین المللی ترین و در عین حال ملی گرا ترین عضو جامعه بود. نیاز به همبستگی ملی و عظمت طلبی ملی در کنار نفرت از خارجیان در میان بازرگانان ملت های کوچکی که بی هیچ دفاعی در کشورهای خارجی در معرض بد رفتاری بودند، خواهی نه خواهی به شدت رشد می یافت. بازرگان های اسرائیلی ها در چنین موقعیتی قرار داشتند. آنها در مستعمره نشین های تجاری خود در مصر و دیگر سرزمین ها، مثل همه بازرگان های متعلق به ملت های ضعیف، گاه مورد خوش رفتاری بودند و گاه مورد بد رفتاری. باری، به علت بعضی شرایط خاص نفرت و کینه از خارجی ها به توده مردم هم منتقل شد.

کنعان، شاهراه ملت ها

در مورد جایگاه پراهمیت فلسطین به منزله پلی در تجارت میان مصر، سوریه و بابل پیشتر سخن گفتیم. این کشورها از دیر باز می کوشیدند که فلسطین را به اشغال خود در آورند. مصری ها کم کم روحیه نظامی گرایانه پیدا کردند و کوشیدند که راه های تجاری به بابل را تحت سلطه خود در آورند. آنها تا رودخانه فرات پیش رفتند و فلسطین و سوریه را به اشغال خود در آوردند. آنها به زودی از سوریه اخراج شدند و از قرن دوازدهم (پ.م.) فلسطین را نیز دیگر نتوانستند نگه دارند.

پس از آن گروهی از قبیله های بدوی، تحت نام اسرائیل، دور هم جمع شدند، و از فرصت استفاده و در کشور فلسطین رخنه کردند. این گروه کم کم فلسطین را تسخیر کردند و آن را به اشغال خود در آوردند. اما هنوز کار خود را تمام نکرده بودند که گروه دیگری از قبایل بدوی به "سرزمین موعود" هجوم آوردند. این قبایل با ساکنان اصلی فلسطین، یعنی فلسطینی ها، درگیر شدند. فلسطینی ها در برابر ملت جنگ طلبی مثل اسرائیلی ها به شدت خود را در مخاطره می دیدند. اسرائیلی ها نه تنها جنگ طلب بودند غارت گر نیز بودند. تورات بارها به تالان ها و غارت گری های اسرائیلی ها اشاره می کند و به آن می بالد. شگفت آور نیست که نبردی دائمی میان یهودی ها و فلسطینی ها در جریان باشد. فلسطینی ها برای رام کردن همسایه درد سر آفرین شان ناگزیر از تلاشی بی پایان اما موفقیت آمیز بودند. باری داوود موفق شد که با متحد کردن تمام اسرائیلی ها فلسطینی ها را در هم کوبد و آخرین شهرهای مستحکمشان، از جمله بیت المقدس را تسخیر کند. بیت المقدس پایتخت داوود شد و جایگاه نگهداری صندوقچه پیمان، که یهوه، خدای جنگ، در آن سکونت داشت.

داوود اکنون تمام تجارت میان مصر و شمال را تحت سلطه داشت و منافع هنگفتی از این راه به چنگ می آورد. داوود موفق شد قلمرو خود را وسعت بخشد و بازرگانی زمینی و دریایی به عربستان و مصر را، به کمک فنیقی ها، زیر

نگین خود در آورد. اسرائیل، و به عبارت دیگر فلسطین، اکنون به برکت موقعیت سودآورش عرصه رقابت و تاخت و تاز قدرت هائی مثل سوریه، آشور و مصر شده بود. اسرائیل به نوبت خراجگذار این قدرت ها بود و در اثر نفوذ آنها پاره پاره شده بود. از همین رو بود که شوونیسم ملی و نفرت از بیگانگان به شدت هر چه تمام تر پا گرفت: وضعیتی مشابه فاشیسم، که در آلمان و ایتالیا به دلایل مشابه جدیداً شاهدش بوده ایم.

با توجه به اهمیتی که مذهب در شرق دارد، و دلایل اش را پیش تر بر شمردیم، شوونیسم در مذهب نیز ناگزیر رو نمود. تجارت گسترده با کشورهای همسایه اندیشه های مذهبی، آئین ها و مراسم و تمثال های آنها را به اسرائیل-فلسطین- وارد می کرد. نفرت از بیگانه شامل نفرت از خدای او نیز شد.

مبارزه طبقاتی در اسرائیل

تجزیه اجتماعی در اسرائیل به نسبت افزایش فشارهای خارجی گسترش یافت. رشد تجارت به تمرکز ثروت و گسترش زمینداری بزرگ و تشکیل لاتیفونداها (کشزارهای بزرگ) انجامید. دهقانان در اثر شرکت اسرائیل در جنگ های قدرت های بزرگ خانه خراب و مقروض به پولدارهای رباخوار صاحب کشتزارهای بزرگ می شدند. بردگی مبتنی بر قرض پدیده ای عام در فلسطین بود. اسرائیلی ها به جای خریدن برده ترجیح می دادند هموطن های خود را برده خود کنند. شمار دهقانان آزاد، و در نتیجه، قدرت نظامی اسرائیل به شدت کاهش یافت.

میهن پرستان، اصلاح گران اجتماعی و دوستداران مردم خواستار پایان دادن به این پدیده شدند. آنها از مردم و دولت خواستند که علیه خداهای بیگانه و دشمنان دهقانان در داخل کشور مبارزه کنند. آنها پیش بینی کردند که اگر به ستم بر دهقانان و به خانه خراب کردن آنها پایان داده نشود کشور سقوط خواهد کرد.

اشعیا فریاد می کرد: "۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می شوید. ۹ بیهوه صباپوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید.» (تورات، کتاب اشعیا، باب ۵، آیه های ۸ و ۹).

و عاموس پیش بینی می کند: "۴ ای شما که می خواهید فقیران را ببلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید. ۵ و می گوید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبت تا انبارهای گندم را بگشاییم و ایفا را کوچک و متقال را بزرگ ساخته، میزان ها را قلب و موعج نماییم. ۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم. ۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. ۸ آیا به این سبب زمین متزلزل خواهد شد و همه ساکنان اش ماتم نخواهند گرفت و تماش مثل نهر برنخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و فرو نخواهد نشست؟" (تورات، کتاب عاموس، باب ۸، آیه های ۴ تا ۸)

اد مایر در کتاب تاریخ مصریان باستان (۱۸۸۷، ص ۱۱) می گوید: "از شکایت های پیوسته پیامبران علیه قوانین موجود به روشنی پیداست که ثروت مندان و قدرت مندان از دستگاه دولتی استفاده می کرده اند تا به نظام نوین امور مشروعیت بخشند.

اشعیا می گوید: "۱ وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می دارند، ۲ تا مسکینان را از داوران منحرف سازند و حق فقیران قوم را برابند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند." (تورات، کتاب اشعیا، باب ۱۰، آیه های ۱ و ۲).

اما این شکایت ها در نهایت به جایی نمی رسید. خانه خرابی دهقانان و در نتیجه دولت به همان اندازه در اسرائیل اجتناب ناپذیر بود که در روم. اما سقوط دولت در اسرائیل، خلاف روم، مترادف با مرگی تدریجی نبود. حریفانی مقتدر ناگهان به عمر آن خاتمه دادند: و این حریفان آشوری ها و بابلی ها بودند.

اضمحلال اسرائیل

آشوری ها سیاست جهانگشائی شان، در مقیاسی وسیع، را از حدود ۱۰۵۰-۱۱۱۵ پیش از میلاد شروع کردند. این اقدامات آنها را روز به روز به کنعان نزدیک تر می کرد. طبقات بازرگان و اشرافیت زمیندار از این کشورگشائی ها حمایت می کردند و از آن منتفع می شدند. لشگرکشی های آشوریان یا به غارت یک کشور و یا به فتح و اشغال آن و مستقر شدن فاتحان در آنجا، به عنوان اشرافیتی استثمارگر، می انجامید. آشوری ها برای پیشگیری از شورش ها و مقاومت های بعدی قشر فوقانی طبقه حاکمه سرزمین های مفتوح را تبعید و به این ترتیب مردم را از رهبری سیاسی و نظامی خود محروم می کردند. آشوری ها در سال های ۸۵۹ تا ۸۲۵ پیش از میلاد سوریه را فتح و اسرائیل را خراج گزار خود کردند. آشوری ها سرانجام به اسرائیل لشگرکشی و آنجا را فتح کردند. سپس به شیوه معمولشان قشر فوقانی طبقه حاکمه اسرائیل را به آشور تبعید کردند و به جای آنها بابلی های شورش را به اسرائیل آوردند.

تورات این وضعیت را چنین توصیف می کند: " و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوث و عوّا و حَمات و سَفروایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهایش ساکن شدند. " (کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷، آیه ۲۴).

این تبعید به ملیت ۱۰ قبیله اسرائیلی خاتمه داد.

نخستین تخریب اورشلیم

از مردم اسرائیل فقط ساکنان اورشلیم با حومه آن و یهودیه باقی مانده بود. یهودیه در واقع زیر سلطه و خراج گزار آشور بود. اما در این اثنا نیروهای دیگری، از جمله مادها، به میدان آمده بودند. مادها به آشور حمله ور شدند. بابل از آشور جدا شد و خود را آزاد کرد. مصری ها از این موقعیت استفاده کردند و فلسطین را تحت حاکمیت خود در آوردند. اورشلیم و یهودیه تحت فرمانروائی مصریان در آمد. سرانجام در سال ۶۰۶ بابلی ها و مادها دست یکی کردند و با ویران کردن نینوا به امپراتوری آشوری ها پایان بخشیدند. یهودیه اکنون از فرمانروائی مصر خارج و خراج گزار بابلی ها شد.

این سلسله از تحولات تاریخی در تورات چنین توصیف شده اند:

" ۱۱ و نَبُوکَدْنَصَّر، پادشاه بابل، در حینی که بندگان اش آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. ۱۲ و یَهُوْیاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگان اش و سردارانش و خواجه سرایان اش نزد پادشاه بابل بیرون آمد؛ و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت. ۱۳ و تمامی خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. ۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعتگران و آهنگران را نیز، چنانکه سواي مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. ۱۵ و یَهُوْیاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه سرایان اش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. ۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعتگران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد. " (کتاب دوم شاهان، باب ۲۴، آیه های ۱ تا ۱۶).

به عبارت دیگر، بابل روش آشور را ادامه داد: اعضای دربار سلطنتی، اشراف، ثروتمندان شهرنشین و نظامیان تبعید شدند- جمعاً ۱۰۰۰۰ نفر. بابلی ها شاه جدیدی برای یهودیه تعیین کردند. مصری ها شاه جدید را تحریک کردند و او را واداشتند که بر بابل بشورد. شورش در هم شکسته شد:

باز هم به نقل از تورات:

"۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نَبُوکدَنَصَّر پادشاه، سلطان بابل، نَبُوَزَرادان، رئیس جلادان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد، ۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۰ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. ۱۱ و نبوزرادان، رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ۱۲ اما رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحي واگذاشت." (کتاب دوم شاهان ۲۵، آیه های ۸ تا ۱۲).

همچنین در کتاب ارمیا، باب ۳۹، آیه های ۹ و ۱۰:

"۹ و نَبُوَزَرادان رئیس جلادان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. ۱۰ لیکن نَبُوَزَرادان رئیس جلادان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا واگذاشت و تاکستان ها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد."

به این ترتیب عناصر دهقانانی بود که به جا ماند تا زمین را کشت کند و مالیات بپردازد. بابلی ها آشکارا در پی آن بودند که هر طور شده آن بخش از مردم را که می توانست ملت را گرد هم نگه دارد و آنرا از رهبری خود بر خوردار کند از میان بردارند و به این ترتیب تهدیدی را که متوجه سروری بابلی ها بود خنثی کنند. دهقانان به تنهایی هرگز نتوانسته اند سلطه بیگانگان را از گرده خویش بردارند.

آنچه که فصل سی و نهم ارمیا می گوید در پرتو شکل گیری کشتزار (لاتیفوندا)ها در یهودیه قابل درک است. بدون شک کشت زارهای بزرگ تکه تکه شدند و به دهقانان سلب مالکیت شده واگذار شدند. به عبارت دیگر، برده های قرض و اجاره نشین ها تبدیل به صاحبان آزاد زمینی شدند که روی آن کشت می کردند. صاحبان اصلی آنها کسانی بودند که یهودیه را در جنگ بر علیه بابل رهبری کرده بودند.

به این ترتیب در دومین تخریب اورشلیم باز هم طبقه حاکمه شهر نشین بود که به تبعید فرستاده می شد. انجا آنچه که باقی ماند دیگر جامعه یهودی به معنی اخص کلمه نبود. زندگی ملی یهودیان اکنون در شهر نشینان تبعید شده متمرکز شده بود: و این آنها را تبدیل به پدیده ای بی همتا در تاریخ می کند.

ادامه دارد